

فهرست

جزوه صد و نود و هشتم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)

مرداد ۱۳۹۳ (قسمت دوم)

عنوان

صفحه

در مورد سُنی و شیعه / تذکرة الاولیاء و علّت نوشتن شرح حال
چهار نفر از مجتهدین مسلم اهل سنت / وقتی به گورستانی
می‌روید و فاتحه‌ی اهل قبور می‌خوانید، فایده‌ی این، اول
به خودتان می‌رسد، بعد از آن فایده‌اش به آنها می‌رسد /
درباره‌ی مرحوم میرزای قمی / شما اگر بر مردگان درود
می‌فرستید به آن روح خداوند است نه به خود این آقای
فلانی، روح خدا به مبدأ خودش برمی‌گردد. ۸
در مورد اینکه آیا وضعیت تغذیه و استراحت و آنچه مربوط
به بدن است، در اینکه نوزاد، پسر باشد یا دختر باشد، مؤثر
است یا نه؟ و اگر مؤثر است چطوری اثر دارد؟ / درباره‌ی
مسأله‌ی حیات و چگونگی انتقال حیات از یک نسل به
نسل دیگر / خداوند می‌فرماید: من شما را آفریدم بروید چنان
کنید و آزاد باشید ولی وسوسه‌ها را هم من آفریدم، مواظب

آن باشید، به آن وسوسه‌ها نباید توجه کنید. ۱۶

بعد از غیبت امام، دیگر کسی از قول امام نمی‌تواند چیزی بگوید / ما باید آن روشی که به وحدت مسلمین کمک می‌کند را انتخاب کنیم / چرا علی علیه السلام به حکومت ابوبکر تسلیم بود؟ / در اعتقاد به معنای شیعه و سُنی فرقی نیست، سُنی‌های اصیل مثل ابوبکر و عمر و عثمان را اگر ما هزار

عیب برایشان می‌دانیم، هزار و یک حُسن هم دارند. ۲۴

در اذان گفتن به گوش کودک در واقع یک وظیفه‌ای برای پدر در درجه‌ی اوّل و سپس مادر مقرر کرده‌اند / اساس اجتماع و جمعیت در مقرّرات اسلامی بر اتّحاد است؛ هم اتّحاد راکد، هم اتّحاد جاری / انسان‌ها از تمام خاطرات زندگی‌شان نقش می‌گیرند / راجع به نام خوب گذاشتن برای فرزند / نتیجه‌ی دستورالعمل‌ها این است که فرهنگ مردم

ادامه پیدا کند و دل‌ها به هم نزدیک‌تر شوند. ۳۲

درویش‌ها توجه به این مطلب دارند که با وجود اینکه یک بیکرند ولی مجازات و پاداش هر کدام مستقل است / این مسأله باید مورد توجه کامل فقرا باشد که هر کاری می‌کنند اگر خدای نکرده خطا باشد، مجازات آن به همه می‌رسد، ناراحتی و حتّی بدنامی آن به همه می‌رسد و در آن دنیا

مجازات آن را دیگران هم می‌کشند. ۴۰

خانم‌ها غالباً حاضرند شوهرشان از راه نادرست و خطا، ارتباط با کسی داشته باشد ولی حاضر نیستند زن دوّم بگیرد / زن دوّم گرفتن کار بدی است، کار خوبی نیست ولی اسم آن خیانت نیست / بیشتر اوقات، مردی که زن دوّم می‌گیرد تقصیر زن اوّلش است / غالب اینهایی که خیلی مهریه و یا شرایط سنگینی قرار می‌دهند به واسطه‌ی این است که خودشان را خیلی مهم می‌دانند / خودتان را

همیشه مقید بدانید به آبروی درویشی و آبروی دیگران. ۴۳

مسائل مادّی امر جداگانه‌ای غیر از امور الهی است ولی فرموده اگر اینطور که من گفتم خرج کنید، جزء عبادات تلقّی می‌کنم / خدا می‌گوید من می‌خواهم شما انسان‌ها بعد از آنکه لذّت مال‌داری را پسندیدید، خودتان را از یک مقدار معینی محروم کنید و به مصارفی که من گفتم برسانید / بهترین مالیاتی که حکومت‌ها می‌گیرند آن است که در یک

هدف خاصّی گرفته شود. ۴۷

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

بعد از رحلت پیغمبر در اوایل، اختلافی بین شیعیان و سنی‌ها نبود یعنی اختلاف از لحاظ دشمنی و گرنه آن اختلاف اساسی را داشتند ولی با هم دشمنی دیگر نداشتند. از اول حکومت بنی‌امیه یعنی معاویه، این دشمنی‌ها ایجاد شد، حالا چه خود معاویه و چه بنی‌امیه برای اینکه مردم از اولاد علی دور بشوند، این کار را می‌کردند. این است که در دوره‌ی اول می‌بینیم که همان بزرگان شیعه و بزرگان سنی یکی بودند و همه‌ی به اصطلاح معارف اسلامی را که بین هر دو مشترک بود، شرح می‌دادند. از زمان معاویه که سخت شد به تدریج این سختی چنان بود که حتی اگر گمان می‌کردند فلان کس تابع علی است و به اهل سنت توجه ندارد، مجازاتش می‌کردند. به خصوص زیاد بن عبید یعنی زیاد پدر ابن زیاد که از طرف علی علیه السلام حکومت داشت چون از طرف علی بود، خودش هم رفتارش مثل رفتار علی بود. معاویه شروع کرده بود به خریدن این دوستان علی، با زیاد خیلی صحبت کرده بودند، زیاد به او ناسزا گفته بود، گفت: نخیر، من پیرو علی هستم ولی بعد که علی علیه السلام شهید شد حالا چطور شد؟ جزئیاتش را نوشتند، من نمی‌دانم درست یادم نیست، برگشت چون زیاد اول از

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

دوستان علی بود و خیلی هم به علی خدمت کرد، شیعیان یزد، شیعیان شیراز را خوب می‌شناخت بعد که تابع بنی‌امیه و معاویه شد، همه‌ی آنها را که می‌شناخت، لو داد. این است که کم‌کم موجب شد که اصلاً خودش را شناساند یعنی یکطوری باشد که نفهمند شیعه است و حتی در کلمات و در کارهایش هم اینطور بود.

تذکره‌الاولیاء شیخ عطار را اگر با دقت و فهم بخوانید، غیر از جنبه‌ی درویشی که بهره می‌برید، این بهره را هم می‌برید که معلوم است خیلی جاها این ترسیده. مثلاً می‌خواسته تعریفی از علی بکند، تعریفی از معاویه کرده و حال آنکه همه‌ی مورّخین می‌دانند که معاویه چه اخلاقی داشت؟ علی چه اخلاقی داشت؟ به این نیت *تذکره‌الاولیاء* را بخوانید. انتقاداتی هم که علمای شیعه بر *تذکره‌الاولیاء* می‌کنند بیشتر روی همین نظر است. برای اینکه عطار در این کتاب خواسته نیت اصلی خودش را که ارادت به علی باشد، نشان بدهد. شرح حال چهار نفر از مجتهدینِ مُسَلِّمِ اهل سنّت که بالاخره مسلمان بودند، (آن هم مسلمان‌های دانشمندی)؛ ابوحنیفه، امام احمد حنبل، شافعی و مالکی را نوشته است. هر کسی می‌گوید شیخ عطار لابد مرید یکی از این چهار نفر بوده که شرح حالشان را نوشته ولی آنچه که خواسته بگوید از قول اینها گفته. مثلاً شافعی را متهم کردند به اینکه این شیعه است و

اذیتش کردند چون شیعیان را می‌گفتند رافضی یعنی از دین خارج شده، اشعاری می‌گوید که:

إِنْ كَانَ رَفُضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلَيْشَ هَدَى الثَّقَلَانِ أَنْسَى رَافِضِي

شافعی می‌گوید اگر حُبِّ، دوستی آلِ مُحَمَّد، رافضی (یعنی خارج از دین) حساب می‌شود آی جهان! همه‌ی ذرات جهان گواهی بدهند که من رافضی هستم. محکم‌تر از این چیزی نمی‌تواند بگوید. یا در شرح حال ابوحنیفه و مکالماتش با امام جعفر صادق یک حرف‌هایی از قول ابوحنیفه می‌گوید که حرف خودش است منتها به زبان ابوحنیفه گفته است. به این نیت و به این توجه و دقت تذکرة الاولیاء را بخوانید، کاملاً توجه کنید. حالا اینها که ائمه‌ی اهل سنت هستند، ائمه یعنی پیشنمازان ولی در عرفا هم همینطور. عرفا اصلاً بین شیعه و سنی، فرقی قائل نبودند. این فرقی که ما می‌گوییم، این فرق بینشان نبود. مولوی را که یکی از آقایان گفته سنی است بنابراین مثلاً احترامش نمی‌گذاریم که خودتان هم شنیدید. مولوی تعریفی که از علی می‌کند، هیچکدام از شیعیان نکردند. بعضی از شیعیان اگر اینطور تعریف کنند، می‌گویند کفر گفته و غلو کرده. می‌گوید:

از علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان منزه از دغل
عصمت را فقط برای پیغمبر قائل هستند، این هم عصمت
است. می گوید:

او خدو انداخت بر رویی که ماه
سجده آرد پیش او در سجده گاه
علی کسی است که ماه (برای پیغمبر این را نگفته، برای
علی می گوید) در سجده گاه موقع سجده، بر علی سجده می کند.
او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی
علی موجب افتخار هر پیغمبر و هر ولی است، منظور پیغمبر
خود ما است که او را هم ردیف پیغمبر قرار داده. حالا این آقا سُنی
است! اگر این سُنی است، ما هم همین سُنی هستیم. مثل شافعی
که می گوید:

إِنَّ كُنَّ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلَيْشَهِدِ الثَّقَلَانِ أَنْتَى رَافِضِي
ما هم اینطور سُنی هستیم. آخر درویش ها را هم،
یکی می گوید یهودی هستند، یکی می گوید چی هستند، یکی هم
می گوید که سُنی هستند. ما اینطور علی را می گوئیم، حالا

شما می‌گویید سُنی یا شیعه، نمی‌دانم هر چه می‌خواهید اسم بگذارید.

یک سؤالی شده که به مناسبتِ او یادم آمد و آن این است که وقتی می‌روید مثلاً به گورستانی فاتحه‌ی اهل قبور می‌خوانید، فایده‌ی این اوّل به خودتان می‌رسد، بعد از آن فایده‌اش به آنها می‌رسد. اگر آن میّت شایسته‌ی محبتِ خداوند نباشد، این فضولی شما فایده‌ای ندارد، خدا می‌اندازد دور، به شما فایده‌اش را می‌رساند و می‌رسد چون یادتان می‌آید که این مرگ برای همه است ولی به او فایده‌ای نمی‌رسد بنابراین هیچ اشکالی ندارد شما بطور عموم به همه‌ی اهل قبور سلام برسانید. مثل اینکه در همین تذکرة‌الاولیاء است که اوّیس قرن می‌گوید: من هر روز در موقع نماز دعا می‌کنم که می‌گویم: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، خدایا! مؤمنین و مؤمنات را ببخش. تو اگر جزء مؤمنین باشی خودبه‌خود دعای من تو را هم می‌گیرد و اگر جزء مؤمنین نباشی دعای من فایده‌ای برای تو ندارد. این خیلی نکته‌ی جالبی است که شیخ عطار به کار می‌برد برای اینکه نیت خودش را بگوید و اینکه ما اگر دعای خیر می‌کنیم، به این منظور است که خداوند گفته تو دعای خیرت را بکن، اگر مؤمن باشد می‌رسد و اگر نه که نه!

مرحوم میرزای قمی در واقع هم درس یا استاد هم درس

آقای مجذوب‌علیشاه همدانی بوده. این است که یک خرده بوی عرفان به او خورده. میرزای قمی از مجتهدین بزرگ است و بسیار مرد دانشمندی هم بوده، (ذکر خیرش بشود). او به عتبات و نجف و این جاها رفت، درس خواند و تکمیل شد و مجتهد شد و همه‌ی کتاب‌های اجتهادی را خواند و برگشت چون علاقه‌مند بود در همان ده خودش باشد، به همان ده رفت. اهل شمال، رشت، فومن و آنجاها بود. مورد حسادت آن پیشنمازی که قبلاً در آنجا بود و توجّه مردم را جلب کرده بود، قرار گرفت. او گفت مباحثه‌ای کنیم، تو چه کسی هستی، آمدی؟ من از تو دانشمندتر هستم. همین داستانی که شنیدید، گفت: بنویس «مار»، نوشت «مار». مار یک کلمه است، زود نوشت. بعد خودش عکس یک مار کشید، نشان داد به همه‌ی بینندگان. گفت: آقا! این نوشته، «مار» است یا آن عکس، «مار» است؟ همه گفتند: این عکس «مار» است. به این طریق میرزای قمی را هو کردند و از ده بیرونش کردند. دو مرتبه به عتبات، نجف پیش همان استاد سابقش برگشت. اینجا می‌گویند البته شاید هم جوک است. به معلّمش گفت که من مجتهد شدم مگر چیزی هست که بلد نباشم؟ رفتم آن ده اینطور شد معلّمش گفت: بله، تو علمت کامل شده ولی مردم‌شناسی بلد نیستی. یک دوره‌ی دیگری درس خواند و بعد برگشت، این دفعه

دیگر رفت قم. از اول در قم بود که خیلی مشهور بود. از میرزای قمی در این کتاب جامع/الشّاتات که فتاوی میرزای قمی را نوشتند، آمده یک کسی پرسیده بود: آقا! به ما گفته‌اند بعد از نماز، مولوی، سعدی، حافظ و چند نفر دیگر را لعنت کنید. آیا ما بکنیم؟ اجازه هست یا نه؟ چه کار کنیم؟ میرزای قمی بعد یک شرحی از آن چند نفر نوشته که معلوم است واقعاً می‌شناخته و نوشته شما دیگر همه‌ی کار و زندگی‌تان درست شده، همه جاهای دینتان درست شده فقط همین مانده که اینها را لعنت کنید؟! تو به خودت بپرداز، چه کار داری به دیگران که او خوب بوده یا بد بوده؟ تو هر وقت خودت را خوب کردی آنوقت حق داری.

حالا این اشتباه هم در درود فرستادن بر مردگان هست به هر جهت هر کسی هم که رفته، روحش رفته، جسمش که در زمین خاک شده، آن روح متعلق به خداوند است برای اینکه خداوند وقتی روح داد می‌گوید: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، از روح خودم در او دمیدم. حالا که آن رفته، روح خدا به مبدأ خودش برمی‌گردد. بنابراین شما اگر هم درود می‌فرستید به آن روح خداوند است نه به خود این آقای فلانی. اینها دیگر یک قشری‌گری‌ها و یک چیزهایی است که برای دشمنی ایجاد شده. هر روز که می‌گذرد، کارهای

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

دشمنی را بیشتر می‌کنند و بعد به همین حساب آزار می‌کنند. در اصل هدفشان آن آزار است که می‌خواهند آزار کنند، یک چیزی درست می‌کنند، یک بهانه‌ای درست می‌کنند. به هر جهت شما خیالتان راحت باشد، از هیچکس نترسید جز خداوند. به هیچکس امیدوار نباشید، جز خداوند. اگر هم یکی از دولتی‌ها، یکی از دولت‌ها، خدمت و کمکی کرد توفیقِ خودش است، خداوند به او توفیق داده که خدمت کند، همین. منتهی بر سر شما ندارد، ما همه بندگان خداوند هستیم، طوق بندگی او به گردن همه مان هست، دیگر طوق دیگری را نمی‌پذیریم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

یک موضوعی مطرح شده که آیا غذا یا حالا توسعه می‌دهیم وضعیت تغذیه و استراحت و آنچه مربوط به بدن است، در اینکه نوزاد، پسر باشد یا دختر باشد، مؤثر است یا نه؟ و اگر مؤثر است چطور اثری دارد و این اثر از چه زمانی است؟ آیا این اثر از اول ازدواج است؟ البته این مسأله را پیش می‌آورد که بدن، چه مرد و چه زن برای اینکه ادامه‌ی حیات بدهند، باید به قول قدما بدل ما يتحلل به بدن برسانند، یک غذایی برسانند. این غذا جنبه‌ی مادّی دارد، ممکن هم هست گاهی جنبه‌ی حیوانی داشته باشد گوشت یا اینها ولی فرض کنید که یک حیوانی تمام ایام، غذای حیوانی نداشت چطور می‌شود که سلول‌های این، در داخل بدن طرفین یعنی زن و مرد تبدیل به یک موجود جاندار بشوند؟ این جان از کجا پیدا می‌شود؟ من خودم گاهی خیلی در آن فکر می‌کنم ولی بعد می‌بینم به جایی نمی‌رسم، رها می‌کنم. البته در قدیم دستوراتی می‌دادند که نمی‌دانم اگر چه غذاهایی بخورند، چه بشود آنوقت نوزاد، مولود پسر خواهد بود اگر نه، دختر. یک چیزهایی می‌گفتند ولی هیچکدام به صورت قطعیت نبود، یک حدسی بود. حالا اگر خانم‌ها، آقایان نظری در این باره دارند اگر

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۱ ه. ش. (جلسه پزشکان)

بفرمایند، همه بهره می‌گیرند. البته این مسأله‌ای است که چون دم دستی نیست، حق دارید هیچکدام جواب ندهید، باید فکر کنید. حالا این همیشه در فکرتان باشد اگر یک چیزی در این زمینه کشف کردید، کشف مهمی است. حالا از این بگذریم، مطلب دیگری اگر دارید بفرمایید.

اینکه می‌گوییم «مسأله‌ی حیات»، بطور کلی نیست. برای اینکه بطور کلی اصلاً در طب شاید زیاد بحث نشده و به زیست‌شناس‌ها و به رشته‌های دیگر مربوط است. گرچه ما اصلاً اساس فکرمان حیات است ولی بطور کلی ما نمی‌توانیم یعنی اینجا وقتش و جایش نیست که راجع به اصل حیات و اینها صحبت کنیم. در یک قلمروی کوچکی که زندگی انسان است و انتقال حیات از یک نسل به نسل دیگر، می‌خواهیم ببینیم این چطوری می‌شود؟ علم طب یک وقت به عنوان بیماری چیزی می‌بیند که مربوط به همین مسائل است که ناچار است دخالت کند. از این نظر ما می‌خواهیم ببینیم. آن هم چه کسی؟ شماها می‌توانید. در آزمایشگاه یا هر جا دارید، آزمایش کنید. من عامی هستم، بر این حیث باید یک طوری عمل کنم که درک کنم، بفهمم. منتها وقتی که درک نمی‌کنم، با هم می‌رویم شما یک جایی می‌رسید یک درکی می‌کنید، یک نظریه‌ای می‌گیرید و کارتان تمام است ولی

من چون شغلم آن نیست، تخصصم آن نیست به این راضی نمی‌شوم می‌گویم یک خرده بیشتر باید بفهمم که حیات چطور می‌شود؟

یکی از زیست‌شناسان یک نظریه‌ای داده که اصل حیات در هر موقعیتی به وجود می‌آید. من خیلی در قرآن دقت می‌کردم، آیات قرآن همه جا می‌گوید که خداوند باران می‌باراند و زمینی که مرده است، زنده می‌کند که گیاهان می‌رویند. پس معلوم می‌شود این گیاه که ما می‌گوییم زنده بوده، برای اینکه تخم آن حیات داشته، آب باران آمده خیس شده. معلوم می‌شود آن مرده است یعنی قرآن می‌گوید آن مرده است. آیا این بطور عرفی می‌گوید؟ ما می‌گوییم یک دانه‌ی فرض کنید تخم کدو جان دارد ولی زمین می‌گوید این مرده است، من آب دادم زنده شد. اگر این را بگیریم باید بگوییم اینها حیات نداشته‌اند. اگر بگیریم که این تخم کدو حیات دارد وقتی می‌رود زیر زمین، این حیات نداشته، این آب که روی آن می‌آید مدتی می‌ماند، زنده می‌شود. اینکه حیات نداشته زنده شده، اینجا است. این است که این نظریه‌ی این زیست‌شناس در خاطر و یادمانده و الا من زیست‌شناس نیستم. آن می‌گوید که همان موقعیتی که ما می‌گوییم در اول چگونه حیات در کره‌ی زمین به وجود آمد؟ همان موقعیت دومرتبه در مورد همین تخم

کدو انجام می‌شود. آب که می‌آید یک شرایطی در آن ایجاد می‌شود که حیات خودش ایجاد می‌شود و الا حیات ندارد. البته این را امروز هم نمی‌پسندند، همه می‌گویند نخیر، تمام چیزها یک حیاتی دارد منتها آب بریزند ظاهر می‌شوند ولی ما اگر اینطور بگیریم می‌گویید که آب بریزند دومرتبه آن شرایطی که در اول موجب شد که حیات به وجود آمد، این شرایط برای او حاصل می‌شود. اینها همه از ناحیه‌ی من سؤال است یعنی من هیچ اطلاعی از این حیث ندارم، شما یک خرده شاید بیشتر بررسی کرده‌اید در مقابل این راه طولانی که به سوی کشف حقیقت داریم من یک نیم قدم جلو رفتم شما یک قدم رفتید، من عامی با شما متخصص خیلی تفاوت نداریم ولی مع ذلک با هم هستیم. به هر جهت باید یک چیزی کشف کنیم، بفهمیم.

شاید تئوری‌هایی در قدیم هست که البته فقط تئوری است، حرف است. حالا آن را قبول ندارند ولی با آزمایش هم چیزی نمی‌فهمند و حال آنکه فعلاً حق این است که تا چیز جدیدی نفهمیدند، همان تئوری غلط را هم قبول کنند، ببینند درست است یا نه. من فکر می‌کنم اینجا چون مسأله‌ی خوابیدن، خواب، فکر، اینها غیر از بدن برای خودش یک موضوعیتی دارد و این روحی که در این بدن است، جایش تنگ است. این البته تئوری

خیالی است، خیالی علمی نیست ولی تا علم کشف نکرده، این را قبول کند. این بدن برای روح زندان تنگی است، زندان هم که حالا مرسوم هست، یک زندانی زمان شاه می‌ساختند که من وقتی آمدم نگاه کردم، گفتم به درد ما، به درد جمهوری اسلامی نمی‌خورد. اصلاً ما زندان نمی‌خواهیم ولی زندان، اینطوری است. این روح (یک فرضیه، یک چیزی فرض کنید به اسم روح) در این بدن تنگی می‌کند، یک اصطلاحی در قدیم هم داشتیم می‌گفتند: دلم تنگی می‌کند، دلم می‌خواهد پرواز کند مثلاً. این یک چنین چیزی است؟ نمی‌دانم. در موقع زندگی عادی آن، همیشه اینقدر این شخص گرفتار است که به فکرش نمی‌رسد. وقتی می‌خواهد بخوابد فکرش را روی خواب متمرکز می‌کند، غالباً همه‌ی آن چیزها را دیگرها می‌کند. شاید یک چنین خاصیتی را آقایان و خانم‌های طبیب هم پیدا کنند.

دو نفر از دوستان من، دو نفر طبیب درست ضدّ هم بودند یکی اصلاً دوا نمی‌داد، خیلی کم، به ندرت. یکی دیگر اگر یک سرماخوردگی بود یک نسخه‌ی بلندپانزده رقم دوا می‌داد. هر دو هم اگر به نتیجه می‌رسید، یک روال بود، غالباً هم هر دو به نتیجه می‌رسید ولی داروی زیاد مثل یک باری است که آدم بردوشش می‌گیرد. شما می‌خواهید مسافرت بروید، (در مسافرت پیاده فکر

کنید) فکر می‌کنید که یک جایی فرشی می‌خواهید که بیندازید و روی آن بنشینید، یک رختخواب می‌خواهید، غذا می‌خواهید، اینها را مرتب یکی یکی یادتان می‌آید می‌گذارید روی دوش‌تان. این دواهای متفرقه هم همینطور است مرتب می‌گذارید ولی آنکه دوا نمی‌خواهد، می‌گوید: نه آقا! می‌خواهم گردش کنم، این بدن تا جایی که می‌تواند، هست. نمی‌تواند، نمی‌کند.

یک وقتی، من یک نظریه از زیست‌شناسی می‌خواندم، یک نظریه‌ای که بشر از کجا آمده؟ حیات از کجا به کره‌ی زمین آمده؟ بعد دیدم یک ترجمه‌هایی هم به فارسی شده، خیلی مدلل و قشنگ بود که من به فرانسه خواندم، آمدم ترجمه کنم بعد دیدم معلوم نیست به درد همه بخورد. منظور در یک جا که گیر می‌کند، می‌گوید در اینجا علما و آزمایشات متوجه نشدند. تئوری هم در این قسمت نیست جز نظریه‌ای که تورات می‌گوید. درست است تورات را به اصطلاح ما، در آزمایشگاه نبردیم، آن را آزمایش نکردیم ولی تا نظریه پیدا نکردید اقلًا همین را قبول کنید، ببینید درست است یا نه؟ حالا هم این بی‌اعتنایی است که علوم جدید و تجربه به نوشته‌های قدما گذاشته. نوشته‌های قدما و اینطور تئوری‌های خرافاتی به اصطلاح بگوییم، هر چه هست، اینها را اگر جایی تئوری صحیح نداشتید، همین را جلو بگذارید، فکر کنید، شاید آن مشکل

حل بشود اگر نشد آنوقت این تئوری را دور بیندازید، بگویید نه، به درد نمی‌خورد. یک کتابی من می‌خواندم اسم کتاب کرمی ماه کلید فهم تورات بود. آنوقت چیزهایی که در تورات گفته، از گردش ماه و خصوصیاتش که باز برای ماه گفتند، مطابقت می‌کند. بعد به دنباله‌ی این یک تئوری‌های دیگر می‌گوید. چیزهایی که مسلم است و دیده می‌شود، می‌گوید.

نگویید فضولی است برای اینکه خداوند ما را نایبش قرار داده، وکیلش قرار داده؛ شما وکیل مجلس تعیین کردید (ان شاء الله که شما تعیین کردید، وکیل شماست) این آقا برای زندگی شما تعیین تکلیف می‌کند. شوهرتان مثلاً باید خرجی شما را بدهد، باید چنین کند اگر نکرد، من هستم (وکیل می‌گوید، زبان حال وکیل) من هستم، یک قانون می‌نویسم بروید دم او را بگیرید. همه‌ی اینها دخالت است، اصلاً خداوند همین کار را کرده که خودتان بکنید. خداوند نایب در زمین قرار داده مگر جاهایی که به جایی می‌رسید که خودش باید حل کند. در وکالت هم همینطور، وکیل به جایی می‌رسد که می‌گوید از موکل باید اجازه بگیرم یا جاهایی هست که خود موکل دستور می‌دهد اینطور رفتار کنید، دستوراتی که خداوند می‌دهد. این فضولی نیست، نه! حتی خیلی‌ها روی این نظر اغراق کردند که البته این نظریه از لحاظ فلسفه‌ی قدیم در

نظریات قدما هست که می‌گویند مجرم، گناهکار نیست برای اینکه جاهل است. حالا این را نگیریم، بگوییم خداوند خودش می‌گوید: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ^۱**، ما خودمان انسان را آفریدیم و خبر داریم که نفس او چه وسوسه‌هایی می‌کند یعنی همه‌ی اینها خواست خداست دیگر. منتها گفته، خبر داده که من شما را آفریدم بروید چنین کنید، آزاد باشید ولی بدانید، آن وسوسه‌ها را هم من آفریدم، مواظب آن باشید، به آن وسوسه‌ها نباید توجه کنید ولی همه‌ی اینها را هم من آفریدم. نه، این فضولی تلقی نمی‌شود بلکه امر خدا تلقی می‌شود منتها این هست که بگوییم مرد و زن چه کار دارند که پسر می‌خواهند یا دختر می‌خواهند؟ وکیل دیگر برای خودش نباید فکر کند. وکیل می‌گوید من می‌خواهم این را بفروشم یا من می‌خواهم اینجا را بخرم. در اینجا «من» ندارد اگر «من» نداشت، هیچ اشکالی ندارد، همه‌ی کارها مال خود اوست به وکالت ولی وقتی که خودش می‌خواهد باید خودش برحسب دستوراتی بخواهد که به او دادند.

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

از لحاظ شیعه و معتقدین به ولایت، آن کسی که ولایتِ مطلقه در اختیارش است که ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی ما باشند به اضافه‌ی حضرت فاطمه، آنچه اینها کردند و گفتند، آنها هم مثل خود پیغمبر حساب می‌شوند ولی این قسمت را اهل سنت قبول ندارند یعنی فقط به همه‌ی ائمه‌ی ما، به همه‌ی بزرگانِ اسلامی شیعه احترام می‌گذارند، منتها می‌گویند عصمت نداشتند که هر چه بگویند از جانب خدا باشد. ما می‌گوییم هر چه این آقایان گفتند، این بزرگان و حضرت فاطمه گفتند، یک نحوه الهام خدایی است و اگر البته قطع شد ولی این نحوه الهام خدایی است. به این طریق مبنای تشریح ما (دوران تشریح که می‌گویند یعنی قانون جدید می‌آید) با پیغمبر تمام شد، این دوران هم حالا دوران تشریح بگوییم ولی از نظر خود شیعیان هم بعد از غیبتِ امام، دیگر کسی از قول امام چیزی نمی‌تواند بگوید. حتی خود امام هم فرمودند که در غیبت من اگر از طرف من چیزی گفتند، تحقیق کنید. اگر تحقیق نکردیم، ما که همه نمی‌توانیم تحقیق کنیم، این وظیفه را یک عده‌ای به گردن گرفتند و خداوند هم تحت شرایطی به گردن آنها گذاشته که بررسی کنند، خبر آن را به ما بدهند که کدام را

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۲ ه. ش.

قبول کنیم کدام را قبول نکنیم. اما خیلی‌ها در این وسط نه خودشان تحقیق کردند، نه صد درصد به تحقیقی که دیگران کردند، معتقدند یا رد می‌کنند، نه! وقت نکردند.

مثال زدیم که حضرت صالح علیشاه می‌فرمودند، می‌گفتند: من مجال این را ندارم که بروم همه‌ی اخبار را ببینم چه کسی گفته، چگونه گفته، درست است یا نیست. بعضی اخبار را من تیمناً یعنی به فکر اینکه ممکن است درست باشد، قبول می‌کنم ولی نمی‌گویم که همه قبول کنند. مثلاً گفتند قمر در عقرب باشد را خیلی‌ها می‌گویند صحیح نیست، خود حضرت صالح علیشاه هم می‌گفتند به احتمال قوی ممکن است این خبر صحیح نباشد برای اینکه ائمه به قمر در عقرب و اینها کاری نداشتند ولی چون خیلی‌ها گفتند برای اینکه مبدا درست باشد و من توجه نکرده باشم، به آن توجه می‌کنم و اطاعتش می‌کنم. مثلاً فرض کنید گفتند که امروز قمر در عقرب است (البته اگر در صورتی که بداند قمر در عقرب است. چه اصراری است؟!) چون من نگاه می‌کنم یک خبری هست که مثلاً: در، قمر در عقرب اگر کفش نو خریدید نپوشید، اگر پیراهن نو خریدید یا درست کردید، نپوشید. من کفش گرفتم، به احتمال قوی هم می‌گویم این خبر غلط است ولی من اصراری ندارم که حتماً امروز بپوشم، تا دو روز، سه روز دیگر نگاه می‌دارم. در

واقع یک نوع عمل به احتیاط.

حالا بسیاری اخبار، بسیاری از چیزها هم از این قبیل است منتها ما باید آن روشی را که به وحدت مسلمین کمک می‌کند، انتخاب کنیم. فرض کنید که مکتب‌های مختلفی در فقه و همچنین در کلام هست ما که نمی‌توانیم همه‌ی این علوم را یاد بگیریم و بعد بگوییم کدام صحیح است؟ کدام غلط است؟ احتمال می‌دهیم ولی در هیچ‌جا آن روشی را که به وحدت مسلمین لطمه می‌زند، نباید انتخاب کنیم. بالاترین مثالی که در این موضوع هست، خود رفتار علی علیه السلام است. علی علیه السلام بازوی توانا داشت، ورزشکار بود خلاصه از لحاظ ظاهری خیلی پهلوان بود. از لحاظ معنوی هم که معلوم است، اصلاً خود پهلوانی بود، نه پهلوان بود. زورش هم داشت، حق هم با علی بود. هم خودش معتقد بود هم طرفدارانش و خیلی‌ها معتقد بودند. خیلی‌ها که حتی حدیث غدیر خم را قبول داشتند، می‌گفتند: بله، پیغمبر چنین حرفی گفته ولی آن تعیین جانشین نبوده، خواستند علی را معرفی کنند که خیلی خوب است. ما هم می‌گوییم بله، در غیبت پیغمبر، رفتن پیغمبر، علی از همه جلوتر است ولی نفرمود جانشین است. پیغمبر خودش فرمود که نبوت ختم شد یعنی دیگر کسی پیغمبر نیست. از طرف دیگر پیغمبر کار عمده‌اش پیغمبری بود،

وَالَا نَه سُلْطَنَت دَاشْت نَه چِيزِي، بِنَابِرَاين مَرْبُوط بَه آن قِسْمَت نِيسْت. عَلِي مِي تَوَانَسْت بَگُوِيْد كَه نَخِيْر، مَن جَانَشِيْن هَسْتَم وَ بَايْد بَا مَن بِيْعَت كَنِيْد. زُور كَه دَاشْت، شَمَشِيْر هَم دَاشْت عَدَّه يَزِيَادِي هَم طَرْفَرْدَارِ او بُوْدَنْد، حَق هَم بَا او بُوْد، حَالَا چِرَا نَكْرَد؟ بَرَا يِ اِيْنَكِه دِيْد حُكُومَت بَه جَنْبَه يِ اِدَارَه يِ مَمْلَكَت مَرْبُوط اسْت وَ دَر اِدَارَه كَرْدَن مَمْلَكَت، اِيْنَهَا يِي كَه اِنْتِخَاب شَدَنْد خُوب هَسْتَنْد، عِيْب نِدَارَنْد يِعْنِي اِگَر هَم مِي خُواسْتَنْد رَأْي بَگِيْرَنْد اِيْنَهَا رَأْي بُوْدَنْد، پَس چِرَا مَن يِك حَرْفِي بَزْنَم كَه اِخْتِلَاف بَشُود؟ چُون آنَهَا هَم مَسْلَمًا اِگَر عَلِي مِي فَرْمُود، قَبُول نَمِي كَرْدَنْد. مِي گُفْتَنْد نَه دِيْگَر، حَالَا بِيْعَت كَرْدِيْم تَمَام شُدَه وَ يِك اِخْتِلَافِي مِي اِفْتَاد. بَعْد اَز اُنْكَه دَر اَن جَلِسه اِي كَه دَر سَقِيْفَه يِ بَنِي سَاعِدَه جَمْع شَدَنْد وَ بَعْد كَه بَا اَبُو بَكْر هَم بِيْعَت كَرْدَنْد، عَلِي رَاه اِفْتَاد گُفْت: هَر كَس بِيْعَت نَكَنْد بَا شَمَشِيْر مِي زَنَم. مَعْلُوم اسْت كَه بَه اَن اَصْرَار دَاشْتَنْد. اِيْن اسْت كَه عَلِي هِيْچِي نَكُفْت، مَا مِي گُوِيْم بِيْعَت هَم نَكْرَد وَلِي سَايِرِيْن مِي گُوِيْنْد نَخِيْر، بَه زُور بِيْعَت كَرْد. بَه هَر جَهْت تَسْلِيْم بُوْد، بَه حُكُومَتِ آنَهَا تَسْلِيْم بُوْد، چِرَا؟ فَقْط بَرَا يِ اِيْنَكِه هَمَه يِ اِيْنَهَا بَا هَم بَاشَنْد. كَمَا اِيْنَكِه تَا مَدَّت يَزِيَادِي اَصْلًا اِصْطِلَاح شِيْعَه وَ سُنِّي نَبُوْد، شَرْح حَال بَزْرگانِ اوَّلِيَه يِ صَدْر اسْلَام رَا دَر كَتَب مِي نُوِيْسَنْد، هِيْچِ كَس نَمِي نُوِيْسَد شِيْعَه يَا سُنِّي بُوْد. هَمَان كَسِي كَه شِيْعَه بُوْد بَه عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام

احترام می‌گذاشت، بیعت هم حتی با علی کرده بود، پیش ابوبکر هم می‌رفت، او هم احترام به او می‌گذاشت، فرقی نبود. خود اینها هم همینطور. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم مثل بیعت در واقع، با آنها روش خوبی داشت خود آنها هم احترام می‌گذاشتند. حتی جوک‌هایی که از این قبیل هم هست، همانطور است. مثلاً یک شعری است که اگر توجه به عربی کنید «لَنَا» در عربی یعنی «مال ما، برای ما». همین قدر عربی بدانید تا مطلبی معنوی بفهمید. شوخی می‌کردند، مثلاً علی داشت می‌رفت، ابوبکر که قد بلند بود، عُمَرُ هم قد بلند بود، دو طرف او بودند، خود علی قد کوتاه. حالا نمی‌دانم چه کسی این شعر را گفت؟ خطاب به علی گفت: أَنْتَ بَيْنَنَا كَالْتُّونِ فِي لَنَا، تو در بین ما دو نفر مثل «ن» هستی که وقتی می‌نویسند لَنَا، «ن» وسط، پایین است دو تا «ل» و «ا» بلند. علی هم فوری فرمود: لَوْلَمْ أَكُنْ بَيْنَكُمْ لَكُنْتُمْ لَنَا، اگر من نباشم یعنی همان «ن» را بردارید شما «لا» هستید. «لا» یعنی هیچ. این شوخی‌ای است که ما شیعیان به عنوان اظهار حقیقت هم از علی قبول داریم. برای اینکه منطبق با واقعیتی است که ما به آن معتقدیم.

یا مشهور است که آمدند در مسجد. مسجد رَفی داشت، نماز را که خواندند آمدند بیرون، یکی از آن دو نفر با علی شوخی کردند، کفش علی را برداشتند آن بالا گذاشتند. علی آمد دید دستش

نمی‌رسد، چه کار کرد؟ علی هم دنباله‌ی قبای (هر دوی آنها یا یکی از) آنها را گرفت یکی از ستون‌های مسجد را بلند کرد، این را گذاشت آن زیر. خود همین شوخی‌ها که من بارها گفتم جوک یا شوخی، همین‌ها هم از بزرگان معنا دارد. در این زمینه ما باید توجه کنیم که در آن اعتقاد به معنا و معنای شیعه و سنی، فرقی نیست. سنی‌های اصلی و اصیل ابوبکر است و عمر و عثمان. اگر ما برایشان هزار عیب می‌دانیم، هزار و یک حُسن هم دارند. آن هزار عیب و آن هزار حُسن به هم در. یک حُسن برای آنها می‌ماند و آن این است که به پیغمبر سلام کردند، پیغمبر جواب سلام آنها را داده، همین قدر. اینها همه برای حفظ اسلام است، حفظ وحدت مسلمین است.

حفظ وحدت هم در اصل، حفظ معتقدات است. دو نفر که با هم اعتقادشان مخالف است، نمی‌توانند با هم متحد باشند مگر موافق باشند. ما می‌گوییم در وحدت مسلمین باید به آن حدّ اقل نگاه کنیم. همه‌ی ما به خدا که معتقدیم، هم اعتقاد هستیم. همه‌ی ما به پیغمبر که معتقدیم، این است که در این زمینه عرفا در طی تاریخ خیلی کمک کردند و خیلی فداکاری‌ها کردند و در این راه وحدت حتّی شهید هم شدند. درست است که حضرت رضا در عالم

معنا می‌دانست که خیلی زودتر از مأمون رحلت خواهد فرمود ولی مع‌ذلک به‌عنوان ولیعهد قبول کرد. «ولیعهد قبول کرد» یعنی من برای تو یک سِمتی می‌دانم، حاضر من آن سِمت را بعد از تو دنبال کنم، آن سِمت چه بود؟ سِمت حکومت دنیوی. پس از اوّل ما حکومت معنوی را از حکومت دنیوی جدا کردیم ولی جدا بودن آن نباید موجب اختلاف بشود. جدا باشد، ما حتّی هیچ سُنّی را خارج از اسلام نمی‌دانیم کما اینکه هیچ سُنّی هم ما را خارج از اسلام نمی‌داند پس وجه مشترک مان اسلام است، سعی کنیم که موجب اختلاف نشویم. اختلاف ملک و مادرشوهری و اینها به‌جای خود، شماها اختلاف خیلی دارید. کاری به این وحدت ما ندارد ولی در این زمینه نباید اختلاف پیدا کنیم این اختلاف‌هایی که گفتم، نباشد. هر کاری می‌خواهید بکنید ولی اختلاف اعتقادی، اختلاف ایمانی نباید باشد، برای اینکه بتوانیم وحدت مان را حفظ کنیم.

همین‌طور برای خود ما درویش‌ها یعنی همه‌ی این حملاتی که در دنیا به اسلام می‌شود و در داخل اسلام به ما می‌شود، از لحاظ معنا البتّه تقویت می‌کند ولی همه‌ی اینها

خلاف وحدت است و برای اینکه ما، در این دعوا، در این خلاف شریک نباشیم به اصطلاح شعار ما، مَرَام ما صلح است. صلح یعنی با هم جنگ اگر داشتیم، بگذاریم کنار، بنشینیم با هم زندگی کنیم. ان شاء الله دنیا روی این کار می‌رود و ان شاء الله روز به روز بهتر خواهد شد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

در اذان گفتن به گوش کودک در واقع یک وظیفه‌ای برای پدر در درجه‌ی اوّل و سپس مادر مقرر کرده‌اند. خود طفل در آنوقت نقشی ندارد ولی بعدها که بزرگ شد، احیاناً این سخنرانی امروز من را شنید آنوقت ممکن است از مادر یا پدرش بازخواست کند. اساس اجتماع و جمعیت در مقرّرات اسلامی بر اتحاد است، هم اتحاد راکد، هم اتحاد جاری یعنی فرهنگ و تربیت یک جامعه به منزله‌ی آبی است که هم به صورت راکد باید باشد و هم به صورت جاری یعنی ما هر کدام خودمان فکر کنیم، از اوّل جوانی یعنی از اوّلی که می‌توانیم بگوییم از کودکی در آمدیم، نوجوان شدیم، از آن اوّل برای زندگی خودمان یک فرهنگ و علایق و اعتقاداتی برای خودمان داریم، بعد چون آنها را می‌پسندیم، می‌خواهیم فرزندان هم اینطور باشد یعنی ما که رفتیم، فرزندان همان روشی که ما داشتیم ادامه می‌دهد، باز فرزند او هم به همین طریق. به این نحو می‌بینید که این فرهنگ، این اطلاعات، این تربیت که مقرر بوده، جاری است یعنی من همانطوری زندگی می‌کنم که پدرم، پدر بزرگم و اجدادم زندگی می‌کردند. جاری است. یک وقت هم که نگاه کنید در یک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۵ ه. ش.

گوشه‌ای هم که راکد است یعنی همین آب راکد که می‌آید، زندگی فعلی ما را و هم در همان ضمن، شعبه می‌دهد و برای زندگی بعدی فرزندان مان است. در قسمت اول در اینکه ما خودمان یک زندگی، فرهنگی، چیزی داشته باشیم مدارس هست، کتاب‌ها هست، معلّم هست، همه‌ی اینها هست.

اینها نگه‌دارنده‌ی آداب و اخلاق هستند، هم آداب و اخلاق خوب هم بد. وقتی می‌گویم آداب و اخلاق، خوب و بدش را کار نداریم، یک نحوه زندگی مردم. بعد من که این زندگی را دارم می‌خواهم که فرزندم هم همینطور زندگی کند البته همیشه هر کسی می‌خواهد فرزندش بهتر از خودش زندگی کند ولی اینکه می‌گویم «مثل خودش که زندگی کند» یعنی به این آداب و رسوم باشد. من به مسجد می‌روم دلم می‌خواهد بچه‌ام هم مسجد برود، حالا مسجد خوب است یا بد؟ حرف دیگری است، خودتان فکر کنید. این بطور کلی تربیت است و به همین حساب هم بعضی‌ها تربیت و عادت را اصلاً نمی‌پسندند. می‌گویند که تربیت یعنی چه؟ یعنی من می‌گویم حتماً این کار، این روش و فرهنگی که من دارم خیلی عالی است، پسر هم همینطور باشد. ممکن است اگر آزادش بگذارند او فکر کند که نه، این فرهنگ خوب نیست، باید ما مثل فرنگی‌ها زندگی داشته باشیم ولی خداوند می‌خواهد که این نسلی

که آفریده، متفرّق نشود، همینطور به همین خوبی باشد که حتّی در کتاب‌های دینی ادیان اوّلیه‌ی بشری می‌گویند، این را مثلاً در همین *تورات* راجع به حضرت نوح خیلی می‌گویند. نوح می‌گوید: خداوند دید که این بشر خارج از آن دستوراتی که به او دادند، دارد کار می‌کند، کارهای بدی می‌کند، باید این را از بین ببرند یعنی روال خدا را اینطور می‌دانند که به یک طریق ادامه پیدا کند و تکاملی هم که پیدا می‌کند در همان مسیری باشد که قبلاً بوده یعنی همان تکامل. اگر دینداری دارد همان دینداری را داشته باشد، اصلاح کند. اگر کافر است، همان کافری را داشته باشد، اصلاح کند منتها در همین ضمن، اصلاحات داخلی را خودش انجام می‌دهد. حالا یک وقت هست که هر جامعه‌ای که خودش و افکارش و روشش را می‌پسندد، می‌خواهد که ادامه پیدا کند.

ما خودمان یعنی درویش‌ها را فکر کنید در بین میلیاردها جمعیت یک جامعه‌ی کوچکی هستند. ما، در این جامعه برای تربیت خودمان همین چیزها را داریم می‌بینیم. کتاب‌ها، سخنرانی‌ها، نماز و اینها که مردم یعنی تمام معتقدین این درویشی در حول همین اعتقادات، با هم محکم باشند. کما اینکه خیلی شده مادری، پدری می‌آید تقاضا می‌دهند می‌گویند فرزندمان را راهنمایی کنید او را درویش کنید که من می‌گویم به شما ربطی

ندارد. این وظیفه برای آینده‌ی درویشی است و برای آینده‌ی همه‌ی کسانی که الان درویش هستند یعنی نه آینده‌ی شخصِ خودشان، آینده‌ی درویشی و آینده‌ی خاندان خودشان. این وظیفه از اوّلی که بچه به دنیا می‌آید بر عهده‌ی پدر و مادرش هست، آن بچه‌ای که به دنیا آمد وظیفه ندارد. بچه‌ی شیرخوار بدون اختیار، بدون حرکت، حتّی بدون فکر است. منی که پدر هستم و تویی که مادر هستی موظّف هستیم کار حرکت آن را، حرکتی که لازم دارد را انجام بدهیم یعنی او می‌خواهد که غذا بخورد، مادر باید در اوّل به او از وجود خودش شیر بدهد، بزرگتر که شد غذا بدهد. خودش هیچ وظیفه‌ای در اینجا ندارد، کم‌کم احساس وظیفه می‌کند یک خرده بزرگتر شد، می‌بیند مادرش مریض است مادرش از خوابش کاسته بیدار مانده که این را سلامت نگه دارد، حسّ تشکر پیدا می‌شود. حالا ناچار هستم یک مثالی بزنم گویانکه هر وقت می‌خواهم از خودم و از زندگی خودم مثالی بزنم، یک خرده ناراحت می‌شوم ولی چاره نیست.

این هادی پسر من که مرحوم شد (خدا رحمتش کند) وقتی هفت، هشت، ده ساله بود یک شب خیلی تب سختی داشت تلفن زدم به برادرم آقای دکتر آزاده. منزل ما، در خیابان فرهنگ بود. آقای دکتر آزاده منزلشان در میدان فوزیه، میدان شهناز بود، به

این راه دور. او نگران شد چون تلفن زد، گفتند من خودم الان می‌آیم. بلند شدند با خانم‌شان آمدند، دارو دادند رفتم گرفتم، خورد و خوابید، وقتی خوابید دیگر ما راحت شدیم. صبح من دیدم که هادی یک خرده گریه می‌کند، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: برای شما گریه می‌کنم، من خیلی به شما زحمت دارم می‌دهم. از اینجا در این سن، سن هفت، هشت، ده سالگی، مسئولیت که لازمه‌ی آن تشکر بود را داشت، البته این حس ایجاد می‌شود، کم‌کم این فضایل اخلاقی در بچه پیدا می‌شود، همینطور که بزرگ می‌شود تحت نظر و تربیت‌های پدر و مادر و جامعه است. این از اول شاید تشکر کند.

شما الان هر کاری که می‌کنید اگر دقت کنید، می‌بینید یک فکری دارید که چنین است و باید این کار را بکنید. پس اساس زندگی‌ها، اساس جامعه هم این تفکر است اما این تفکر را از بچه‌ای که به دنیا می‌آید، به او می‌دهیم و آن این است، می‌گوییم تو که تا حالا ندیدی، نخواندی ما که این چیزها را خواندیم، این را به تو می‌گوییم. در گوش راستش اذان، گوش چپش اقامه می‌گوییم یعنی فرهنگ ما این است. می‌گویید که بچه اولاً زبان نمی‌فهمد ولو بچه‌ی فارسی، ایرانی باشد، ظاهراً شما می‌بینید چیزی نمی‌فهمد. چه برسد که زبان‌ها هم فرق داشته باشد ولی

اینطور نیست. البته قدیم می‌گفتند هیچ چیزی در انسان‌ها مؤثر نیست، هیچ خاطره‌ای ندارد کما اینکه دیدید، خودتان فکر کنید، آدم چیزی از زمان کودکی یادش نمی‌آید اما به مناسبت بعضی‌ها یک جرّقه‌ی کوچکی که از خاطره‌ی گذشته دارند ولی از کی هست؟ بعضی‌ها می‌گویند که بچه از وقتی فقط می‌تواند بفهمد که بزرگ شده یعنی پنج، شش ساله شده ولی امروز آزمایشاتی که کردند، معلوم شده انسان‌ها از تمام خاطرات زندگی‌شان نقش می‌گیرند. ما که می‌گوییم تجربه، یعنی چه؟ یعنی یک واقعه‌ای که همه‌اش مربوط به خود شما نیست، می‌بینید گاهی شده، یادتان می‌ماند برای دفعه‌ی دیگر که حتی این خاصیتِ تجربه را بعضی حیوانات هم تا حدّی دارند. بعضی‌ها گفتند این اثر از دو سالگی پیدا می‌شود، آمدند تکامل پیدا کردند که روزنامه‌های خارجی و اینهایی که خیلی منم منم می‌کنند، گفتند ما خیلی مهم هستیم، فهمیدیم بچه را باید تربیت کرد، این درک را خداوند خواسته بگوید، نمی‌تواند با هر نفری بنشیند استدلال کند برای اینکه اگر بخواهد همه‌ی این چیزها را به استدلال بگوید، کتاب حکمت الهی تمام شدنی نیست، همیشه هست. یک کاری کرده که خودبه‌خود در این بشر ایجاد بشود. گفته یک تحریکِ عصبی در بچه ایجاد می‌شود، این شوک که می‌دهند، چیست؟ یک

تحریکِ عصبی است، ما امیدواریم که نتیجه‌ی این تحریکِ عصبی که می‌دهیم، مفید باشد.

این بچه‌ای که هیچ صدایی از راه گوش و از این راهی که الان ما می‌شنویم نشنیده و خودش هم بعدها همه جا خواهد شنید، هیچ احساسی نداشته، ما اول، احساس را به او می‌دهیم. اول احساس می‌گوییم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی یادت باشد من اینطور گفتم، اینطور فهمیدم، تو هم یادت باشد همینطور باشی. همین اثر را هم فرض کنید نمی‌توانید بگویید یک سی‌دی مثلاً که برای دوران قدیم گوش می‌دادید، بگویید زبانی را که من نمی‌فهمم چیست، پس این سی‌دی را بیندازیم دور، نه! همان سی‌دی را نگه دارید، یک مهمانی می‌رسد که آن زبان را بلد است، استفاده می‌کند، به شما هم یاد می‌دهد. این است که نباید این را دور انداخت. این در مغز خود کودک حفظ می‌شود و بعد بر مبنای همین، کار می‌کند. به این جهت خیلی هم در تربیت تأکید شده. مفصل است چیزهایش را بخوانید. توصیه کردند که این مسأله را رعایت کنید بعد توصیه کردند که نام خوب بگذارید مثلاً در ایران ما حالا بچه‌ای به دنیا می‌آید هرگز نام او را معاویه نمی‌گذاریم برای اینکه از نظر ما، در عرف مردم خیلی بد است. همه‌اش نام‌هایی می‌گذاریم که خود نام او را وقتی ذکر می‌کنیم، به ما فایده بدهد.

تمام این جریانات، این دستورالعمل‌ها نتیجه‌اش این است که فرهنگ مردم ادامه پیدا کند و دل‌های مردم به هم نزدیک‌تر بشود. حالا ما، در این مسیر پیشرو هستیم، از سایر مردم، از سایر فرقه‌ها بیشتر دقت داریم که دل‌ها به هم نزدیک بشود. مواظب این باشید و به هر مسیری که خداوند معین کرده، هر عرف و عادت‌ی که در این مسیر است رعایت کنید. ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

شعر سعدی می‌گوید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

«در آفرینش ز یک گوهرند» در واقع ترجمه و تعریف بعضی از آیات قرآن است. البته این شعر صحیح است بنی آدم اعضای هم هستند مثل یک عضو تلقی می‌شوند ولی همه‌ی اینها تک تک نامی دارند و جداگانه هستند و مجموعه‌ی اینها یک پیکرند، یک انسان هستند. به طریق اولی فقرا، عرفا باید توجه به این قسمت بکنند، تفاوت در این است که دیگران، غیر درویش شاید توجه به این مطلب نکنند ولی درویش‌ها، فقرا توجه هم دارند به اینکه یک پیکرند و با وجود اینکه همه‌ی آنها یک پیکرند ولی مجازات و پاداش هر کدام مستقل است همانطوری که در آیه‌ی قرآن می‌فرماید دست و پا و اعضای شان علیه آنها شهادت می‌دهند. یک کسی به خیال خودش بتواند دستگاه‌های قضاوتی خدا را کور کند و بیخود حرفی می‌زند ولی دست و پایش را دخالت می‌دهند می‌گوید: مثلاً تو سیلی زدی به گوش فلان کس می‌گوید: بله، آخر او من را هل داد به سمت بیرون. تا این حرف را می‌زند دست و پایش شهادت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۷ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

می‌دهند که نه آقا، اینطور نیست، تو خودت این کار را کردی که بعد آن شخص به اعضایش می‌گوید: لَمْ شَهَدْتُمْ عَلَيْنَا، چرا علیه ما شهادت دادید؟ شما که عضو من، این بدن هستید، چرا شکایت دارید؟ جواب می‌گوید که أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ، خداوند به بیان آورد، نشان داد، همان خداوندی که همه‌ی اشیاء را به زبان می‌آورد یعنی همه‌ی اشیاء وضعیتی دارند. بنابراین افراد هم گرچه یک پیکرند ولی در هر شهادتی خدای نکرده علیه خودش بدهند، خداوند آن شخص را مجازات می‌کند، نه دیگران را و همینطور اگر پاداشی برسد، خداوند آن پاداش را به همه می‌دهد. تقسیم می‌کند یعنی نصف آن را به همه تقسیم می‌کند. این مسأله باید مورد توجه کامل فقرا باشد که هر کاری که می‌کنند اگر خدای نکرده خطا باشد، مجازات آن به همه می‌رسد، ناراحتی و حتی در این دنیا بدنامی آن به همه می‌رسد و در آن دنیا مجازات آن را دیگران هم می‌کشند. به عکس اینکه اگر خیری بکنند.

به این جهت است که ما همیشه تأکید داریم و تکرار می‌کنیم که باید به رعایت تمام آداب و رسوم و دستوراتی که داده شده، بپردازیم. تصوّر نشود همین قدر که مثلاً پیرتان رفت یا دیگری آمد، مثل به اصطلاح سلسله‌های عادی است که تا یک

سلسله برسد. نه! این یک نوری است که می‌تابد، یک خورشیدی است که از مشرق نور الهی می‌تابد. خداوند آنهایی را که در مسیر این هستند، رد می‌کند. هر کدام که از جلوی این نور رد شدند، نورانی می‌شوند. جداگانه نیستند همه یکی هستند. هر کدام از جلوی این نور در آن زمان رد می‌شوند خودش نورانی می‌شود. به این جهت خواستم باز هم تکرار بکنم که فکر آسایش و خوبی و نجات همگانی را بکنید. همه‌ی فقرا همه مانند برادر، از برادر نزدیک‌تر، اعضای یک پیکرند بنابراین، این توجه بر همه‌ی ما لازم است، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

یک شکایتی که غالب خانم‌ها دارند، «دارند» یعنی برخورد می‌کنیم ولی بیان آن رسا نیست، خوب نیست، خیلی دیدم زن‌ها می‌گویند که فهمیدم شوهرم به من خیانت می‌کند، چی شده؟ یک زن دیگر گرفته است ولی بدانید اسم این خیانت نیست. خانم‌ها البته غالباً حاضرند شوهرشان از راه نادرست و خطا، ارتباط با کسی داشته باشد ولی حاضر نیستند زن بگیرد. زن دَوَم گرفتار، کار خطایی است، غلط است، این را یقین بدانید به دلیل اینکه ما هم در خانواده‌مان، یک نفر دو زنی نیست.

حضرت آقای سلطان‌علیشاه هم بعد از فوت همسر اول‌شان چون آقای سعادت‌علیشاه، مرشدشان فرموده بود که زن بگیرید، اطاعت امر کرده بودند و خیلی خوب بود. زن دَوَم گرفتن کار بدی است، کار خوبی نیست ولی اسم آن خیانت نیست وقتی می‌گویید «خیانت»، خیلی ناراحت می‌شود و هر مردی هم حق دارد. شما را ناراحت تان کرده و شما هم به این طریق او را ناراحت می‌کنید، نه! البته بیشتر اوقات هم مردی که زن دَوَم می‌گیرد تقصیر زن اولش است. زن باید فکر کند که خودم در رفتارم و در برخوردم با این چه کوتاهی، چه قصور و چه نقصی دارم که این رفته یکی دیگر را

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

گرفته. البته اینکه خداوند گفته برای همین است که هر کسی را زود به زود یک مهر خیانت یا مهر دروغ یا خطا، به او نچسباند.

مثلاً طلاق را خدا اجازه داده ولی به زبان پیغمبرش گفته است که: أَبْغَضُ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الطَّلَاقُ، ناگوارترین امر در نظر من طلاق است. فرموده است که تلخ‌ترین کارِ حلال در نظر من طلاق است، تلخ‌ترین کار. البته اینجا می‌گویید ما که روانشناس نیستیم، درست است ولی روانشناسی‌ای که درس باشد، نیست. اینجا یک روانشناسی فطری می‌خواهد و توجه به این بکنید که به اصطلاح ازدواج یک امر واجبی است، درست است ولی زمان دارد، به خصوص در مورد زن‌ها. این است که در این چیزها توقعات‌تان از امکانات بیشتر نشود یعنی غالب اینهایی که خیلی مَه‌ریه و یا شرایط سنگین قرار می‌دهند، به واسطه‌ی این است که خودشان را خیلی مهم می‌دانند، می‌گویند ما اینقدر مهم هستیم که اینها برای ما لازم است، نه! بشرها همه مثل هم هستند. این نکته را توجه کنید.

مسأله‌ی دیگر این است که در جلسه‌ی آقایان، برادران گفتم، به این هم توجه بکنید. شما از یک طرف یک وظایف خاصی دارید که در روابط زن و شوهری است که صحبت شد، یک روابط و قواعد عامی هم هست که هم بر زن تعلق می‌گیرد که باید رعایت

کند و هم بر مرد. در بعضی وقت‌ها برای زن‌ها حساس‌تر می‌شود و آن حفظ آبروست و این را تصوّر نکنید که حالا مثلاً چون آن متصدّی‌تان، ضعیف شده دیگر جلوی‌تان باز است، هر کار بخواهید بکنید، نه! شما خودتان را همیشه مقید بدانید به آبروی درویشی و آبروی دیگران. یک شعری می‌گوید:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت ماند نه مه را

اگر از یک قومی یک نفر خیلی کارنمایی بر خلاف اصول انجام داد، نه برای بزرگان حیثیتی می‌ماند نه برای کوچک‌ها، این را به همه تلقی می‌کند. کما اینکه الان مثلاً می‌گویند که فلان گروه، فلان گروه، فلان گروه اینها آدم‌های خیلی بدی هستند. هر گروهی عدّه‌ی زیادی دارد، شما چه می‌دانید شاید در آن گروه یک آدم خوب باشد ولی چون یک نفر یا دو نفر کار بدی کرده، سرایت به همه می‌کند. بدانید و این فکر را بکنید که اگر عمل شما موجب بشود که دیگران هم لطمه ببینند، آن گناه و آن لطمه دیدن هم، برای شما نوشته می‌شود و نه تنها در آخرت که به جای خود، در همین زندگی فعلی هم آثار آن را می‌بینید. بنابراین خیلی سعی کنید رعایت کنید چون اخیراً متوجّه شدم من چون پیرمرد شدم، ضعیف شدم، آن قدرتِ تسلّطِ اولیه را ندارم یعنی نمی‌توانم،

بعضی‌ها خیال کردند دیگر آزادند، نه! هر چه هم اینطور بشود، شما آن وظایف‌تان سر جای خودش هست. خیلی هم معذرت می‌خواهم اگر امروز همه‌اش حرف تلخ زدم. عیب ندارد، قهوه هم که می‌خوریم و خیلی هم خوش‌مان می‌آید تلخ است. بنابراین از این جهت ایرادی بر من نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

از نظر تقسیم بندی، مسائل جسمی، مسائل مادی امر جداگانه ای غیر از امور الهی است منتها خداوند در بسیاری موارد اینطور قرار داد که دخالت در این کار به یک نحو خاصی عبادت و امر الهی تلقی می شود. اگر مالی که خداوند به شما داده و گفته هر طور دل تان می خواهد خرج کنید، کراهی زمین آزادی است، بعد فرموده است که اگر اینطوری خرج کنید من جزء عبادات تلقی می کنم. خداوند خودش بخشیده، بعد می گوید اگر در راه من خرج کنید، قبول دارم، این است که این جداست. به این جهت است که ما خواهش کردیم از دوستان که مسائل مادی و مشکلات زندگی خودشان را مطرح نکنند. نه اینکه نباید توجه بکنند، نه! اصلاً از وقتی که به دنیا آمدیم، خداوند ما را دارای جسم و جان جداگانه برای هر کدام قرار داده، از آنوقت ما را مأمور جان کرده. فرض کنید هیچکس تاکنون نمی شود که حدّ اعلاّی عبادت و نزدیکی به خداوند را داشته باشد ولی اصلاً غذا نخورد. ممکن است فرض کنید هفته ای یک بار غذا بخورد ولی به هر جهت یک نیازی دارد. حالا که این نیاز را دارد و ما را در این خطّه، در این جهان نیازها آفریده، از آن طرف عقل هم داده، تدبیر داده باید پردازیم که این را چه کار

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

کنیم؟ از اینجا خودمان باید این استنباط را بکنیم و به عنوان نمونه، خداوند اموالی را که خودش داده، بشر نمی‌تواند بگوید: خدا! تو خودت دادی، نباید به من بدهی، از اوّل نده. خداوند این را قبول نمی‌کند، مال را می‌دهد، جاه را می‌دهد، چه‌ها می‌دهد که ما متنعم بشویم بعد می‌گوید متنعم که شدید، خودتان باید بدهید. خدا می‌گوید: من که نیازی ندارم یعنی همه‌ی اینها را خودش آفریده، دیگر چه نیازی؟ من می‌خواهم که شما انسان‌ها بعد از آنکه لذّت مال‌داری را پسندیدید، کیف کردید، خودتان، خودتان را از یک مقدار معینی محروم کنید و همچنین این مقدار را به مصارفی که من می‌گویم، برسانید. باز هم خداوند می‌تواند به این مصارف برساند ولی گفته خودتان برسانید.

از تمام این احکام شرعی که ظاهراً شریعت است و عرفانی در آن درک نمی‌شود، تمام اینها انسان را به عرفان و شناخت خداوند و روش الهی آگاه می‌کند. فقط این نیست که چرتکه بیندازید، چقدر بگیرید؟ چقدر جدا بگذارید؟ هدفی دارد. به عنوان نمونه که خود ما انسان‌ها درک کنیم، دستگاهی که خود ما یعنی حکومت‌ها، نظام‌های مختلف آفریده‌اند، اگر در اینها دقت کنیم مالیاتی که گرفته می‌شود، بهترین مالیات آن است که در یک هدف خاصی گرفته می‌شود. فرض بفرمایید مثلاً دولت‌ها در

یک صنعتی، مالیات سنگین می‌گیرند برای این است که جلوی آن صنعت گرفته بشود، کم بشود یا در یک جایی آزاد می‌گذارند، می‌گویند هر کسی زمین مخروبه را آباد کند تا مثلاً چند سال مالیاتش بخشیده است، این برای تشویق افراد است. دستگاه به آن پول نیاز ندارد، اثرش را می‌کند. خداوند هم به این چیزهایی که داده هیچ نیاز ندارد، به این چیزهایی که گفته به من بدهید، در راه خدا خرج کنید، نیاز ندارد. کما اینکه نیاز داشته باشد اصلاً کره‌ی زمین را نابود می‌کند.

با همه‌ی این قواعد و قوانین به ما درس می‌دهد که چطوری زندگی کنیم. ما را که آفریده و دو جنبه در ما آفریده، با این جنبه‌ها چه کار کنیم؟ چه رفتاری بکنیم؟ ان شاء الله بتوانیم این درس و استنباطی که بزرگان کردند و گفتند، ما هم این استفاده را بکنیم. ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰	جزوه ۱۹۶ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد ۱۳۹۳	